

شیرازه

تاریخ و تحولات موسیقی

«تاریخ فشرده موسیقی»، نوشته اندرو فورد، کتابی است که به شکل مختصر تصویری تاریخی از موسیقی به دست داده است. این کتاب راهنمایی خوانندی برای درک تاریخ و تحولات دنیای موسیقی است. این اثر با زبانی روان و قابل فهم، مسیر شکل‌گیری موسیقی از دوران باستان تا امروز را به تصویر می‌کشد و خواننده را با سبک‌ها، هنرمندان و رویدادهای کلیدی این حوزه آشنا می‌کند. فورد با تلفیق تحلیل موسیقایی و روایت تاریخی، نشان می‌دهد چگونه موسیقی با فرهنگ، سیاست و زندگی روزمره انسان‌ها پیوند خورده و تأثیرگذار بوده است.

این کتاب برای علاقه‌مندان به موسیقی، دانشجویان موسیقی، پژوهشگران تاریخ هنر و هر کسی که می‌خواهد بدون غرق شدن در جزئیات پیچیده، تصویری جامع و دقیق از تاریخ موسیقی داشته باشد، مناسب است. از موسیقی کلاسیک و جاز گرفته تا راک و موسیقی معاصر، «تاریخ فشرده موسیقی» سفر کوتاه اما پر محتوایی در جهان موسیقی ارائه می‌دهد و هر خواننده‌ای را با شور و زیبایی این هنر آشنا می‌کند.

اندرو فورد چهره شناخته‌شده‌ای به‌شمار می‌رود و آثار موسیقیش‌اش در سراسر جهان اجرا و ضبط شده است و به همت گروه‌هایی همچون ارکستر مجلسی استرالیا، کوارتت برادسکی، گروه نیو جویلارد و ارکستر سمفونیک هنگ‌کنگ، با تکنوازی و تکخوانی افرادی همچون کلر ادواردز و پکا کوسیتسو و کیتی نونان به روی صحنه رفته است. او برنامه موسیقی رادیو ملی ای‌بی‌سی را اجرا می‌کند و ده کتاب در حوزه‌های مختلف نوشته که از میان آنها می‌توان به این آثار اشاره کرد: «بررسی نقش صوت در سینما»، «ترانه‌های ون موریسون» و «انگیزه قوی آهنگ‌سازان برای کاوش در ریشه‌های بدوی موسیقی‌شان».

نویسنده «تاریخ فشرده موسیقی» می‌گوید از آنجا که هیچ تاریخ موسیقی‌ای، چه برسد به نوع فشرده‌اش، نمی‌تواند سودای جامعیت داشته باشد، نمونه‌های مدنظرش را به فراخور ماجرابی کلی که بازمی‌گوید برگزیده است و از برخی چهره‌ها و قطعه‌های موسیقی یاد کرده است، «نه به این دلیل که فلان آهنگ‌ساز یا بهمان قطعه مهم‌ترین نمونه زمان و مکان‌شان هستند، بل به این دلیل که نمونه‌هایم کاربردهای موسیقی و شیوه‌های تحول آن را توضیح می‌دهند. فراتر از همه اینکه سخت تلاش کرده‌ام موسیقی را چه در خردترین و چه در کلان‌ترین ابعاد مطمحن نظر قرار دهم و نه‌فقط به اسامی مشهور و آثار معروف که به موسیقی محلی هم پیردازم. به‌هرحال، در همین محل‌ها است که موسیقی با گرفته و فرادا نیز به همین ترتیب برپا خواهد شد».

انگیزه خلق موسیقی چه برای جشن گرفتن یک مناسبت باشد و چه برای آرام‌کردن کودک و خواباندن او، از نظر اندرو فورد موضوعی اساسی است و او در فصل اول کتاب نگاهی دارد به نمونه‌هایی از این انگیزه در بین فرهنگ‌های متعدد، از دوران پیشاتاریخی تا به امروز. این فصل به‌ویژه مسیرهایی را بررسی می‌کند که گونه‌ها و سبک‌های موسیقایی و آلات موسیقی مابین فرهنگ‌ها پیوندهاند. نویسنده می‌گوید موسیقی سنتی بر حافظه تکیه دارد اما موسیقی نت‌نویسی شده که موضوع فصل دوم کتاب است، به موسیقی پیچیده قابلیت تکرار و خاصه به آهنگ‌سازان قابلیت تنظیماتی می‌دهد تا آثار موسیقایی را در مقیاسی عظیم تولید کنند.

فصل سوم کتاب «تاریخ فشرده موسیقی» شیوه کار موسیقی‌دانان را در رتق‌وتوق دادوستدان از آن هنگام که داود زمزمیرش را در معبد می‌سرد(و احتمالاً پیش‌تر از آن) بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه خود موسیقی به منزله کالا خرید و فروش شده است.

در فصل چهارم ردپای مفهوم مذکور قرن بیستمی از مدرنیسم تا اروپای قرون وسطی پی گرفته می‌شود، یعنی این میل به مدرن‌کردن نوعی سنت در قالب موسیقی نت‌نویسی شده و باز متعاقب آن موسیقی ضبط شده. خود ضبط موسیقی در فصل آخر کتاب مورد توجه قرار گرفته است و نشان داده شده که طی اندکی بیش از یک قرن گسترش دسترسی به موسیقی در مقیاسی بوده که قبلاً در محلیه نمی‌گنجیده و در عین حال روش خلق موسیقی را متحول کرده است.

کتاب «تاریخ فشرده موسیقی» یکی از عناوین مجموعه‌ای است که توسط نشر مرکز منتشر می‌شود. «تاریخ فشرده اقتصاد» عنوان یکی دیگر از عناوین این مجموعه است که توسط اندرو لی نوشته شده و پیش‌تر با ترجمه سهند سلطاندوست به فارسی منتشر شده بود. این کتاب گرچه اثری مختصر است اما مملو از اطلاعات عمیقی است که به شرح داستان‌های به‌یادماندنی و رخداد‌های تاریخی پرداخته است. این اثر به درک اقتصاد امروزی کمک می‌کند و به‌خصوص برای خوانندگانی که دانش چندانی درباره اقتصاد ندارند مفید است. نویسنده در بخشی از مقدمه‌اش نوشته که این کتاب کمک‌برگ ماجرابی پرشاخ‌بورگ را روایت کرده است. ماجرای سرمایه‌داری را و اینکه نظام بازار چگونه متحول شد، ماجرای رشته تخصصی اقتصاد را و برخی چهره‌های برجسته‌ای که آن را پرورانده‌اند و این ماجرا که نیروهای اقتصادی چگونه تاریخ جهان را شکل داده‌اند. نویسنده می‌گوید که هدف این کتاب انجام سه کار است: روایت این حکایت که سرمایه‌داری و نظام بازار چگونه پدید آمدند؛ بحث درباره اندیشه‌ها و اشخاصی که به رشته اقتصاد سروشکل دادند و ترسیم رئوس نحوه تأثیرگذاری نیروهای اقتصادی بر تاریخ جهان. از آنجا که اکثر ما قرار نیست محقق اقتصادی شویم، بزرگ‌ترین سهم این علم یاری ما است برای بهتر زیستن. اینکه هنگام تصمیم‌گیری‌های دشوار، هزینه‌ها و مزایا را بسنجیم. هزینه‌های فرصت را لحاظ کنیم؛ از خیر چه چیزی می‌گذریم؟ حواس‌مان به حاشیه مطلوبیت باشد. ببینیم آیا داشتن یک قلم بیشتر از چیزی می‌صرفد یا نه؟ آثار بیرونی را هم از یاد نبریم؛ تأثیرات مثبت و منفی تصمیمات‌مان را در دیگران. علم اقتصاد، از حوزه آموزش گرفته تا کارآفرینی و از اجتماعی‌شدن گرفته تا بازار سهام، می‌تواند کمک‌مان کند زندگی بهتری داشته باشیم. نویسنده تلاش کرده تا به چند پرسش پاسخ دهد، پرسش‌هایی نظیر اینکه: چرا به جای اینکه اروپا آفریقا را مستعمره کند برعکسش رخ نداد؟ وقتی کشورها در دهه ۱۹۳۰ موانعی برای تجارت و مهاجرت تراشیدند چه اتفاقاتی افتاد؟ چرا متفقین در جنگ جهانی دوم پیروز شدند؟ چرا نابرابری در بسیاری از کشورهای پیشرفته در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کاهش یافت؟ حقوق مالکیت به چه ترتیب عامل افزایش ناگهانی رشد چین در دهه ۱۹۸۰ شد؟ تغییر اقلیمی چگونه به‌روزی آینده ما را تهدید می‌کند؟ نویسنده «تاریخ فشرده اقتصاد» اقتصاد را علمی اجتماعی تعریف کرده که به مطالعه عملکرد افراد در به حداکثر رساندن رفاه‌شان در مواجهه با کمبودها می‌پردازد. این علم رفتار مردم را در مقام فرد و چگونگی کارمان را در کنار همدیگر در قالب خانوارها و شرکت‌ها مدنظر قرار می‌دهد. به گفته او تمرکز اقتصاد بر نحوه تعامل ما در بازارهایی است که در آنها خریداران و فروشندگان در کنار یکدیگر قیمت تعادلی را تعیین می‌کنند.



تاریخ فشرده موسیقی اندرو فورد ترجمه سهند سلطاندوست نشر مرکز

۱.دموکراسی صندوق رای: «قابل ابطال بودن» یا اخاذی ایدئولوژیک؟

می‌گویند «دموکراسی با صدای بلند سخن گفته است و این بار حوزه آنتونیو کاسنت مدافع ژنرال پینوشه را برگزیده است». اما این جمله فقط زمانی معنا دارد که دموکراسی را به یک رویه صوری و حداقلی تقلیل دهیم. در این سطح، دموکراسی همان است که می‌توان آن را به‌درستی به قول ژیزک «مقهومی پویری» نامید: سازوکاری که مزیتش نه عدالت، نه برابری و نه حقیقت، بلکه قابلیت ابطال است. به این معنا که از طریق یک رویه عمومی و تعریف‌شده (رای)، می‌توان حکومتی را نامشروع کرد و نیروی دیگری را جایگزین آن کرد. اما نکته دقیقاً همین‌جاست: مدافعان دموکراسی صندوقی، معمولاً این تعریف حداقلی را به ابزاری برای اخاذی ایدئولوژیک بدل می‌کنند. به ما می‌گویند با همین را بپذیرید یا وارد قلمرو «توتالیترایسم» می‌شوید؛ گویی هر سیاستی که خود را به رای اکثریت لحظه‌ای مقید نکند، لزوماً به رژیمِ ابطال‌ناپذیر ختم می‌شود. این دوگانه دروغین است.

هیچ قانونی وجود ندارد که به‌طور پیشینی تضمین کند دموکراسی انتخاباتی می‌تواند از تخلف، خشونت ساختاری یا بازنویزی نابرابری مصون بماند. سیاست‌های انقلابی صرفاً اختلاف‌نظر با این باور یا نوعی از عقیده نیستند؛ آنها بر مبنای حقیقتی اجتماعی عمل می‌کنند که در لحظاتی، ناگزیر به نادیده‌گرفتن اراده اکثریت شکل‌گرفته در چارچوب‌های معیوب می‌شوند. بنابراین رای مردم به یک راست افراطی، نه «ابطال نهایی» پروژه‌های چپ، بلکه نشانه بحران عمیق‌تری است که باید توضیحش داد.

۲. افسانه پینوشه و «معجزه شیلی»: رشد برای که، به چه قیمتی؟

حالا به اعتبار نتایج انتخابات اخیر شیلی، بار دیگر دم و دستگاه تبلیغاتی نئولیبرال‌ها شروع به کار کرده و پینوشه و پسران شیکوای که «معماران توسعه شیلی» می‌نامد و از آن به‌عنوان «معجزه شیلی» یاد می‌کند. حالا از نزدیک این معجزه را بررسی کنیم: ظرف چند ماه پس از کودتای ۱۹۷۳ هزاران فعال کارگری، چپ، سندیکایی و دانشجویی اعدام یا «ناپدید» شدند. اتحادیه‌ها منحل شدند. اعتصاب جرم شد و هر امکان سازمان‌یابی جمعی از بین رفت. آریل دورفن در مقاله‌ای با عنوان «وحشی واقعی کیست؟» (در «جست‌وجوی فردی»، ترجمه عبدالله کوثری، نشر لوح فکر)، از عذاب‌ی می‌گوید که دامن‌گیر هزاران هزار آدمی شد که جرئت کرده بودند خواب کشوری را ببینند که به‌راستی وطن همه مردم است: «من اگر قادر بود‌ام از ناپدیدشدن سرخوستان از وجدان قدرتمندان آمریکای لاتین حرف بزنم، از آن‌رواست که این واژه ناپدیدشدن را تاریخ بر من تحمیل کرده و آوازه نگینش در سراسر جهان پیچیده است. این واژه بیانگر اعمالی است که رژیم پینوشه به آن دست زد -و همچنین رژیم‌های نظامی آرژانتین و اوروگوئه و برزیل و گواتمالا و ال‌سالوادور و هوندوراس. و این یعنی ناپدیدشدن مخالفان، مردان و زنانی که بازداشت می‌شدند و هیچ خبری از آنها نمی‌شدیدی، جنازه‌شان را پس نمی‌دادند تا به خاک سپرده شوند و آنها را به دریا می‌ریختند یا در بیابان چال می‌کردند تا مبدا مراسم یادبودی برایشان بگیرند، مبدا در یادها بمانند، مبدا جایی داشته باشند تا دیگران در آنجا جمع شوند و یادشان را زنده نگه دارند. آنچه در آغاز بر سرخپوستان رفته بود، اکنون بر دیگران روا داشته می‌شد؛ دیگری که به هیچ روی خود را بومی (سرخپوست) نمی‌شمردند، اینان کسانی بودند که به نبود آزادی در شیلی اعتراض می‌کردند و به مدرنیزاسیون قهرآمیز شیلی و به ادغام شتاب‌آمیز شیلی در بازار جهانی اعتراض می‌کردند.

اگر سرمایه‌داری بخواهد «بازار آزاد» را بدون مایع پیاده کند، این دقیقاً همان چیزی است که لازم دارد: بازاری بدون کارگر متشکل، بدون چانه‌زنی، بدون ترس سرمایه از مقاومت اجتماعی.

در چنین شرایطی، بله، همه چیز می‌تواند «معجزه‌وار» سریع پیش برود. وقتی مقاومت طبقاتی را در چند ماه دهم می‌شکنی، اتحادیه‌ها را نابود می‌کنی، هزاران نفر را می‌کشی و اقتصاد را به آزمایشگاه بی‌دفاع سرمایه تبدیل می‌کنی، آنگاه بی‌تردید شاخص‌ها «سریع» حرکت می‌کنند.

بیابیم به زبان اعداد (زبان مورد علاقه نئولیبرال‌ها) صحبت کنیم: در دهه نخست حکومت پینوشه نابرابری به‌شدت افزایش یافت. ضریب جینی از حدود ۰،۴۶ در اوایل دهه ۷۰ به بالای ۰،۵۵ رسید. دستمزدهای واقعی در سال‌های نخست پس از کودتا بیش از ۲۰ درصد سقوط کرد و نرخ فقر در سال ۱۹۸۷ به حدود ۴۵ درصد جمعیت رسید.

حتی آن رشد اقتصادی‌ای که نئولیبرال‌ها به آن می‌بالند عمیقاً بی‌ثبات، وابسته به صادرات مواد خام و به‌شدت آسیب‌پذیر بود. خروجی تمام این سیاست‌ها بحران ۱۹۸۲ به‌منابه یک فروپاشی تمام‌عیار نئولیبرالی بود: تولید ناخالص داخلی حدود ۱۴ درصد سقوط کرد، بیکاری به بالای ۲۰ تا ۳۰ درصد رسید و دولت «بازار آزاد» مجبور شد بانک‌ها را ملی‌سازی کند تا سیستم سقوط نکند. اینجا اگر وقیحانه از رشد مشهور دهه ۹۰ –که مدام به رخ کشیده می‌شود– سخن گفته شود، باید هم‌زمان از نرخ بالای کار غیررسمی، دستمزدهای راکد و نابرابری پایدار سخن گفت. باری آن «رشد» از دل بی‌ثبات‌سازی زندگی روزمره کارگران بیرون آمد. این همان نقطه‌ای است که می‌شود گفت رشد نه محصول بهره‌وری اجتماعی، بلکه نتیجه انتقال ریسک از سرمایه به نیروی کار بود.

خیزش معروف ۲۰۱۹ شیلی را نیز باید در همین بستر تحلیل کرد؛ واکنشی به بدهی، ناامنی، تحقیر و بی‌آیندگی. مردم شعار می‌دادند: «ما ۳۰ سال است هزینه این رشد را داده‌ایم! شکست قانون اساسی نئولیبرال در فراندوم‌ها هم دقیقاً از همین‌جا می‌آید: مردم می‌خواستند پیوند بازار و سیاست را قطع کنند، اما پروژه اصلاحی نتوانست گسست واقعی بسازد. نتیجه چه شد؟ سرخوردگی عمیق‌تر.

۳. راست افراطی و تحریک «میل سادیستی»: چرا توده‌ها به نفوقاشیسم می‌لغزند؟

حالا با این زمینه‌ای که توضیح داده شد، اقبال مردم آسیب‌دیده از سیاست‌های سرمایه‌داری نئولیبرالی را به راست افراطی‌ای که صراحتاً از پینوشه دفاع می‌کند، چطور باید توضیح داد؟ آیا این رویکرد را باید به روی‌گردانی مردم از «چپ» تعبیر کرد و نتیجه گرفت که آنها پس از سال‌ها سرانجام تفکر درست را کشف کرده‌اند؟ پاسخ این است که البته که این نتایج، نوعی روی‌گردانی از چپ است، اما باید پرسید کدام چپ؟ بله این یک «نه» به چپ سوسیال‌دموکرات ممشات‌گر با اقتصاد بازار است، چپ‌ی که از یک سوشعارهای ضدسرمایه‌دارانه می‌دهد، اما از سویی دیگر هنگامی که به قدرت می‌رسد، در لابی‌های مجلس با همین راست نئولیبرال دست توافق می‌دهد. اما این هنوز پاسخی کافی نیست؛ چون می‌توان ادامه داد که اگر این‌طور است، پس چرا این مردم خشمکین به سراغ سازماندهی‌های رادیکال‌تر نمی‌روند؟ چرا به کسی رای می‌دهند که از سیاست‌هایی دفاع می‌کند که این بلاها را برشان آورده؟

دقت کنیم که این مسئله خاص شیلی نیست؛ این همان منطقی است که جلوه‌های دیگرش خود را در هیئت ستایش از ترامپ، رای به بولسونارو در برزیل، یا حتی در توهم بخشی از جامعه امروز ایران درباره ساواک نشان می‌دهد. در همه این موارد، «قهرمان» کسی است که وعده می‌دهد با قاطعیت عمل کند: اخراج مهاجرها، سرکوب آشوبگران، جراحی‌های اقتصادی و قانونی و...

وقتی مردم سرخورده از سوسیال‌دموکراسی امکان تحقق واقعی میل‌شان (امنیت، معنای، برابری، کرامت) را ازبین‌رفته می‌بینند، میل منحرف می‌شود؛ و به تمتعی سادیستی بدل می‌شود. حالا در این بستر غیرقابل تحمل، باید به نحوی مکانیسمی روانی برای ادامه‌دادن داشت؛ مکانیسمی که روشن کند چه چیزی «تهدید» است، چه کسی «مقصر» است، کجا «لذت» هست و خشونت چه زمانی و به چه شکل «موجه» است؟

پاسخ‌های راست افراطی به روان زخم‌خورده سوزه‌های نئولیبرال بسیار ساده و سراسرت است. راست افراطی می‌گوید: «تو قربانی‌ای»، «دشمن مشخص است» (مهاجر، چپ، زن فمینیست، روشنفکر چپ، اقلیت و...)، «حق داری متفر بشی»، «خشونت تو مشروع است» و دست آخر اینکه «اگر او حذف شود، لذت/نظم/ عظمت برمی‌گردد». این پاسخ‌ها مسئولیت را از دوش سوزه برمی‌دارد: او نه مجبور است تغییر کند، نه با تناقضاتش روبه‌رو شود و نه حتی از میل خودش سؤال کند.

پرسش دیگر این است که چرا پاسخ‌های چپ انقلابی (و نه سوسیال‌دموکرات) نمی‌تواند مقبول این روان‌های زخمی واقع شود؟ دشمنی که چپ انقلابی به توده‌ها معرفی می‌کند، بیش از حد انتزاعی است. چپ انقلابی دشمن را «سرمایه»، «ساختار»، «امپریالیسم» و «نئولیبرالیسم» معرفی می‌کند. این دشمنان برای میل ناگاه، بدن ندارند. میل به چیزی نیاز دارد که دیده شود، نفرت‌انگیز و در عین حال لمس‌پذیر باشد. راست افراطی به مردم بدن‌هایی می‌دهد که به سوییخ حمله‌ور شوند، چپ انقلابی اما اغلب مفهوم می‌دهد. چپ انقلابی واقعاً موجود مدام به این روان‌های زخمی می‌گوید «آگاهی طبقاتی لازم است»، «تو هنوز



معنای انتخابات شیلی:

افسانه پینوشه و راست افراطی

یاشار دارالشفاء، پیام حیدرقزوینی

فربخ‌خورده‌ای» و این‌برای مخاطبش مساوی است با اینکه حس می‌کند نادان است، عقب است، بدهکار است. در این هنگام اما راست افراطی می‌گوید «چه کسی گفته تو نمی‌فهمی؟ تو خیلی دقیق همه چیز را فهمیده‌ای. به غریزه‌ات اعتماد کن».

چپ در این بستر وعده لذت‌بردن سوزه‌ها را به آینده‌ای نامعلوم حواله می‌دهد: بعد از انقلاب، بعد از گذار به سوسیالیسم، بعد از نابودی سرمایه، اما سوزه نابودشده‌ی می‌پرسد «امروز چه؟»، «امروز خشمم را کجا تخلیه کنم؟» یکباره می‌بیند راست افراطی سریع و ساده و مشخص پاسخش را می‌دهد. به این ترتیب چپ انقلابی در تحلیل وضع موجود نیست که به راست می‌بازد، بلکه به یک معنا در «اقتصاد میل» است که شکست می‌خورد.

اگر به ایده «اداره شورایی» رجوع کنیم، متوجه می‌شویم که چرا این آلترناتیو می‌توانست در سپهر «اقتصاد میل» شکست نخورد. شعار همه چیز به دست شوراها به کارگران می‌گفت ما خودمان می‌توانیم تصمیم بگیریم. نه دولت بهتر، نه پیشوایی پاک‌تر و فره‌مندتر و نه ملت خالص‌تر، بلکه قدرت از آن ماست، همین‌جا، همین حالا. این آلترناتیو به چهار دلیل در سپهر اقتصاد میل کار می‌کرد:

اول، قربانی‌بودن را نفسی نمی‌کرد و می‌گفت تو مستعبدیده‌ای اما ناتوان نیستی. دوم، دشمن را مطلق نمی‌کرد و می‌گفت دشمن ساختار است، نه یک «دیگری پلید» که باید نابود شود. سوم، لذت داشت، اما سادیستی نبود و امکان لذت جمعی تصمیم‌گیری، نه لذت تحقیر و حذف را می‌داد. چهارم، فقدان را می‌پذیرفت، وعده آینده خیالی نمی‌داد، اما وعده کشش می‌داد.

۴. چرا آئنده سرگون شد؟ بدل‌شدن شیلی به الگوی جدید سوسیالیسم قرن بیستم

شیلی دوران آئنده دقیقاً به خاطر خطرناک‌بودن برای نظم سرمایه‌داری جهانی هدف کودتای امپریالیستی قرار گرفت. چرا؟ چون در شرایطی که شوروی و چین دیگر نیروی الهام‌بخش رهایی‌بخشی نبودند، شیلی در حال آزمودن الگویی نوین از سوسیالیسم بود: می‌شود انقلاب کرد حتی اگر در جریان یک انقلاب پیروز نشده باشی و با انتخابات به قدرت رسیده باشی. به این ترتیب، آئنده بلافاصله بعد از پیروزی انتخاباتی، مبادرت به اقدامات انقلابی کرد: ملی‌سازی‌ها، خلع بد از شرکت‌های چندملیتی، تضعیف سلطه سرمایه خارجی و از همه مهم‌تر کمک به شکل‌گرفتن و قدرتمندشدن شوراهای کارگری به‌عنوان شکل‌های خودسازمان‌دهی طبقاتی و اداره‌کننده واحدهای تولیدی و خدماتی. در شرایطی که مدت‌ها از آخرین بقایای شوراهای کارگری در شوروی می‌گذشت، اسپانیای دوران جنگ داخلی مدت‌ها در خون‌های ناشی از کودتای فرانکو درغلنیده بود، چین دوران افسول پس از انقلاب فرهنگی‌اش را می‌گذراند و در مودی همچون کوبا، دولت می‌کوشید همه چیز را تحت کنترل بگیرد. این شیلی بود که بار دیگر شور و شوق «شوراها» را به جریان انداخته بود.

ضعف اصلی این پروژه نه «رادیکالیسمش»، بلکه اعتماد به ارتش بورژوازی و ناتوانی در مسلح‌کردن و سازماندهی همان بدنه اجتماعی‌ای بود که می‌توانست از دستاوردهای انقلابی دفاع کند. کودتا از روز اول محتمل بود و دقیقاً به این دلیل رخ داد که آئنده رادیکالیسم را تا منتهی‌الیه منطقی‌اش پیش نبرد: ارتش خلقی. الگوی شیلی می‌توانست بار دیگر ترجمه حقیقی و در لحظه «دیکتاتوری پرولتاریا» باشد برای توده‌های زخم‌خورده از سرمایه‌داری و سرخورده از سوسیال‌دموکراسی: پیش به سوی برپایی شوراها، همین‌جا و همین حالا.

عطف

هشدار درباره آزادی

شرق: در سال‌های اخیر و با گسترش سیاست‌های راست‌گرایانه در دموکراسی‌های غربی، بار دیگر پایه‌های بنیادی دموکراسی و مفاهیمی مانند آزادی‌های فردی و اجتماعی مورد بازاندیشی قرار گرفته‌اند و چهره‌های مختلفی درباره به خطر افتادن دموکراسی و محدودکردن آزادی بیان هشدار داده‌اند. تیموتی اسنایدر، استاد دانشگاه ییل و از مورخان امروز امریکایی، در کتاب «درس‌هایی درباره آزادی» به بازاندیشی دقیق معنای آزادی در جهان معاصر پرداخته است. اسنایدر آزادی را صرفاً نبود اجبار یا محدودیت‌های بیرونی نمی‌داند، بلکه آن را توانایی کنش آگاهانه و مسئولانه انسان در زمینه جامعه تعریف می‌کند. به نظر او، آزادی زمانی معنا پیدا می‌کند که فرد بتواند انتخاب کند، پیامد انتخابش را بفهمد و در قبال آن پاسخ‌گو باشد. هدف این کتاب ارائه تعریفی از آزادی است. اسنایدر با نگاهی تاریخی و تحلیلی نشان می‌دهد که چگونه در عصر فناوری و شبکه‌های اجتماعی و سلطه روایت‌های ساختگی، آزادی در معرض تهی‌شدن از معنا است. او استدلال می‌کند که دشمن امروز آزادی فقط دولت‌های سرکوبگر نیستند، بلکه الگوریتم‌های حاکم بر دنیای دیجیتال نیز، با سوءاستفاده از ناآگاهی عموم مردم، آزادی را از درون می‌فرسایند. این کتاب همانند آثار پیشین اسنایدر، میان گذشته و اکنون پلی می‌زند و با ارجاع به تجربه‌های قرن بیستم، از ظهور توتالیترایسم گرفته تا فروپاشی کمونیسم و فرسایش دموکراسی‌ها، هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به آزادی اندیشه و بیان می‌تواند ما را دوباره به دام گذشته نوبین بیندازد. اسنایدر با زبانی روشن و صریح، از خواننده می‌خواهد که آزادی را نه به‌عنوان حقی انتزاعی، بلکه در مقام ارزشی درک کند که نگهداری از آن وظیفه اخلاقی ما است.

برای اسنایدر در این اثر، آزادی مفهومی جدا از نهادهای اجتماعی نیست. او نقش آموزش، قانون، حقیقت و نهادهای مستقل را در شکل‌گیری آزادی واقعی برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که تضعیف این عناصر، حتی اگر با شعار فداخ از آزادی همراه باشد، در نهایت به محدودشدن آزادی می‌انجامد. او تأکید می‌کند که بی‌اعتنایی به حقیقت و مسئولیت فردی، راه را برای سوءاستفاده سیاسی از مفهوم آزادی هموار می‌کند. «درس‌هایی درباره آزادی» کتابی تحلیلی و هشداردهنده است که آزادی را یک وضعیت ثابت یا تضمین‌شده نمی‌بیند. از نگاه اسنایدر، آزادی پروژه‌ای مداوم است که به مشارکت آگاهانه شهروندان، مراقبت از نهادهای پایبندی و حقیقت نیاز دارد. این اثر ادامه مسیر آزادی و شرایط تحقق آن.

تیموتی اسنایدر تاریخ‌نگار برجسته امریکایی و استاد دانشگاه ییل است. او در زمینه تاریخ اروپای شرقی و هولوکاست تخصص دارد و آثار مهم و متعددی منتشر کرده است. از آن میان می‌توان به کتاب‌هایی مانند «استبداد: بیست درس از قرن بیستم»، «خون‌زارها: اروپا بین هیتلر و استالین» و «زمین سیاه: هولوکاست در مقام تاریخ و هشدار» اشاره کرد. توماس پیکتی در جایی اسنایدر را از برجسته‌ترین متفکران معاصر دانسته و از آثار او تقدیر کرده است. «درس‌هایی خوبی روبه‌رو شد و تقدسهایی مبتی درباره آن منتشر شد.



درس‌هایی برای آزادی تیموتی اسنایدر ترجمه پژمان طهرانیان نشر نو